

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فَفِي الْأَوَّلِ اشْتِبَاهٌ بَيْنَ قُوَّةِ الْوُجُودِ وَ ضَعْفِهِ وَ بَيْنَ أَوْلَوِيَّتِهِ وَ لَا أَوْلَوِيَّتَهُ بِالْقِيَاسِ إِلَى الْمَاهِيَةِ وَ قَدْ مَرَّ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَرَجَةً مِنَ الْوُجُودِ لَا يَتَعَدَاهَا.^۱

دو مطلب از عند طائفتین از اهل الکلام مرحوم
آخوند ذکر کرده‌اند که هردوی اینها دال بر اولویت
بود؛ یکی اینکه بعضی از موجودات را که نگاه
می‌کنیم می‌بینیم مسئله استقرار وجود و حظی که آنها
از وجود بردند آن حظ کمتر از آن حظی است که آنها
از عدم بردند مثل اصوات یا حرکات که اینها
وجودات سیاله هستند و متدرج الحصول هستند. از
یک طرف بالأخره رائحه‌مائی از وجود بر آنها عارض
شده است، از طرف دیگر وجود آنها وجود
استقراری نیست فلذا اینها به عبارت دیگر نشان به
تنه وجود خورده هم‌چنین از کنار وجود رد شدند اما
وجود بر آنها استقرار پیدا نکرد و تصور این آقایان بر
این است که وجود را یک امر ثابتی می‌دانند. البته این

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۰۵.

بحث إن شاء الله در حرکت جوهری که بسیار بحث
مشکلی هم هست در آنجا این بحث را مطرح
خواهیم کرد که حرکت جوهری عبارت از دوام و
استمرار امر ثابت یا اینکه آن حرکت جوهری عبارت
از تجدد وجود است.

منظور از حرکت

تصور این آقایان بنا بر مسئله حرکت جوهری که
مادیت واحد لباس‌های مختلف وجود را به خود
بگیرد نظیر همین مسئله اصوات و حرکات است البته
نفس حرکت خودش فی حدّ نفسه امری نیست نفس
حرکت عبارت از قوه به فعل رسیدن یعنی ماهیت
متلبس به لباس وجود می‌شود دوباره آن لباس را
مُنصرم می‌کند و متلبس به لباس جدید می‌شود.
حرکت مختلف است؛ حرکت در این است، حرکت
در زمان است، حرکت در کم و مقدار است، حرکت
جوهری است، حرکت در کیف است، یک لونی از
یک موقعیت و از یک اشتداد وجودی کم کم متبدل
به لون دیگری می‌شود این حرکت در کیف است.
حرکت در مذوقات داریم حرکت در مسموعات
داریم و اینها اقسام و انواع حرکت هستند! بنا بر رأی

بعضی از اعظم مسئله حرکت عبارت از نوع من الوجود است یعنی اصلاً آن را داخل در مقولات به حساب نمی آورند و بلکه به عنوان مقوله یازدهم نوع من الوجود مطلب را می آورند.

این مطلب را فعلاً بحث نمی کنیم چون بسیار بحث مهمی است، فقط این را برای موطن خودش می گذاریم و رفقا می توانند راجع این قضیه مقالاتی که راجع این قضیه است مطالعه کنند تا به آنجا که می رسیم یک مطلب تا حدودی در دست باشد. مقالاتی که راجع حرکت هست؛ حرکت در زمان حرکت در این حرکت کیف و اصلاً به طور کلی حرکت و زمان کتاب هایی که نوشته شده است مطالعه این کتاب ها برای رسیدن به مطلوب مفید خواهد بود.

تعریف حرکت جوهری

این حرکت بنا بر آنچه که ما بعداً در باب حرکت جوهری اختیار خواهیم کرد که حرکت جوهری استمرار امر ثابت نیست - این مطلب قبلاً در منظومه صحبت شد - بلکه عبارت از تبدل انحاء وجودات است منتها این تبدل انحاء وجودات به نحوی سریع

است که ما آن امر ثابت قارّ الذات می‌پنداریم مثل یک گردونه‌ای که شما قدری آتش در آن بریزید و فحم ملتهب در آن قرار بدهید و بعد این را بگردانید خب این را به‌عنوان یک خط مستدیر مشاهده می‌کنید درحالی‌که این خط مستدیر نیست جز اجزاء غیر قار الذات، منتها به واسطه آن سرعتی که دارد آن سرعت موجب می‌شود که این یک امر قار الذاتی به حساب بیاید.

حرکت دائمی تمام عالم وجود

اگر چنانچه ما سمع و بصر و ادراکمان از تعلق به عالم کثرات و عالم ماده منقطع بشود و آن ابصار باطنی و ابصار ملکوتی برای ما تحقق پیدا کند خواهیم دید که هیچ امر قار الذاتی وجود ندارد و همه چیز در عالم در حال سیلان و در حال انصرام و در حال تحقق جدید است؛ ﴿بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۱ یک وقت **لُبْس** نخوانید؛

^۱ .سوره ق (۵۰) آیه ۱۵. معادشناسی، ج ۶، ص ۱۴۸:

«بلکه ایشان نسبت به خلقتی جدید در اشتباه هستند.» اشتباه ایشان این است که آنّا فأنّا در خلق جدیدی هستند و این را ادراک نمی‌کنند.

معنای آیه شریفه: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾

یا آن آیه شریفه که می فرماید: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي

شَأْنٍ^۲﴾ معنایش نزول وجود منبسط است در

عالم مرائی و مظاهر به صور مختلف که نفس آن

صور عبارت از **نَحْوٍ مِنْ انْحَاءِ الوجود** نه اینکه یک

وجودی به عنوان قار الذات ما داریم و وجوداتی که

به عنوان ضم ضمائ و اتصاف آن وجود به صفات

است آنها دارای تغییر و تبدل هستند. تمام عالم وجود

در حال حرکت هستند و در حال لبس جدید هستند؛

اعم از مجردات و اعم از ماده و این مسئله فقط

اختصاص به ماده ندارد متنها تمام آنچه را که لباس

^۱ . المختصر، ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۹۲.

مطلع انوار، ج ۱۱، ص ۲۹۳: «[در ناسخ التواریخ، مجلّلات حضرت سجّاد علیه السّلام، جلد ۳] در صفحه ۲۴ و ۲۵ گوید:

”مادر یزید را از بادیه برای معاویه آوردند. مادرش میسون دختر بَجْدَل بن أنیف کلبیه است.“

صاحب جامع الشّواهد گوید: ”چون میسون را از بادیه آوردند و به یزید آبتن شد، سینه اش تنگی گرفت و در اندوه شد. معاویه گفت: در نعمتی عظیم هستی و قدر آن را نمی شناسی!“ میسون این ابیات را انشاد کرد:

لَلْبُسِّ عِبَاءَةٌ وَ تَقَرَّرَ عَيْنِي * أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لُبْسِ الشُّفُوفِ *****

*** . ترجمه: «اینکه عباي (خشن و پشمین) به تن کنم ولی خوش باشم و چشمم روشن باشد برای من محبوب تر است از اینکه لباس های نازک بپوشم (و دیبا و حریر در اینجا دربر کنم)!» (محقق)

^۲ . سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۲۴:

«و خداوند در هر روزی به شأن و کاری خاصّ پردازد.»

وجود به خود می گیرد همه در ظرف خودش و در
موقعیت خودش ثابت و محفوظ خواهند ماند.
می دانید این حرف یعنی چه؟! اگر کسی بخواهد به
این حرف برسد فقط دیوانه می شود که چه مسئله
در عالم خلق وجود دارد؟! شما یک سازمانی را نگاه
کنید این سازمان می خواهد از تمام مسائل خودش
فیلم بردارد بعد این فیلم ها را در بایگانی نگه دارد
مگر این سازمان چقدر گنجایش دارد که این فیلم ها
را همه به عنوان بایگانی از مسائل مختلف و مناظر
مختلفی که می گیرد نگه دارد. تصور شما بر این باشد
که کل آنچه که در عالم وجود هست از آن جایی که
خدا خدایی می کرد تا آنجایی که خدا خدایی می کند
همیشه در حال حرکت است و همه در ظرف
خودشان هم موجود هستند اصلاً یک هم چنین
چیزی چطور می شود تعقل بشود؟! یعنی الآن از
اولی که من صحبت کردم تا الآن این صحبت من
لحظه لحظه این وجود در ظرف خودش موجود و
مستقل هست به عنوان یک وجود انصرامی! یعنی
وجودی که در آن موقعیت خودش و در آن ظرفیت
خودش حیات و بقاء دارد و بعد وجود دیگری

به جای این می آید؛ ﴿بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾، ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾
شأنیت جدید شأنیت قبل را امحاء نمی کند بلکه
شأنیت قبل ابقاء می شود و شأنیت جدید به جای آن
شأنیت قبل در ظرف آن وجود جدید قرار می گیرد.
این معنا إن شاء الله در آنجا خواهد آمد.

آنچه که مربوط به اینجاست این است که این
آقایان شبیه یک هم چنین معنایی را آمدند راجع به
زمان، اصوات، حرکات و امثال ذلک بیان کردند.
حتی اگر ما راجع به کیف هم بگوییم، شاید
منظورشان کیف و اینها هم باشد که اینها در حال
انصرام هستند. گفتند که از یک طرف نمی توانیم به
اینها معدوم بگوییم به خاطر اینکه می بینیم هست،
الآن یک کبوتر از اینجا پر زد به یک جای دیگر رفت.
از یک طرف نمی توانیم بگوییم که موجود، به خاطر
اینکه تا کبوتر رفت ما جای آن چیزی نمی بینیم. یک
حرکت یا چیزی را احساس می کنیم اسمش را
حرکت می گذاریم ولی هرچه هست همان کبوتر
است؛ کبوتری است که بال می زند و چیز دیگری که

نیست! به واسطه حرکت چیزی که به آن اضافه نمی شود به واسطه حرکت وزنش که دو کیلو است سه کیلو نمی شود و از وزن او کم نمی شود بلکه یک تغییری در وضع آن موضوع خارجی پیدا می شود که اسم آن تغییر را حرکت می گذاریم. ما در تغییر در وضعمان هم همین کار را می کنیم فرض بکنید که نشستن جلسه اربعاً یک نحوه تغییر به این کیفیت است دوزانو نشستن فرق می کند، این نحوه تغییری که در وضع ما پیدا می شود این نحوه تغییر، تغییر است و آن تغییری که موجب می شود از این مکان به مکان دیگر منتقل بشویم آن هم تغییر در وضع است. اگر قرار باشد حرکت حرکت بالاصاله باشد نه مقام توسط داشته باشد مثل حرکت سفینه برای جالس سفینه که این حرکت، حرکت اصلیه نیست بلکه واسطه در مقام ثبوت دارد، آن سفینه اول متحرک است و بعد هم ثانیاً بالعرض آن آقایی که آنجا نشسته است.

معنای حرکت وضعی

این حرکت حرکت وضعی است یعنی حرکتی که در وضع آن به وجود می آید ما تغییر و تبدل را

اسمش را حرکت می‌گذاریم. پس همه مربوط به وضع است یعنی وضع یک موجود تغییر پیدا می‌کند پس خود حرکت چه شد؟! خود حرکت در خارج چه وجودی دارد؟! اینجا است که اینها می‌گویند: درعین حال که ما احساس یک امری را ماوراء آن موضوع می‌کنیم چون موضوع باقی به حالش است غیر از آن موضوع ما یک چیز دیگری را احساس می‌کنیم و اسم آن را حرکت می‌گذاریم، آن چیزی که از اینجا به آنجا رفت اسمش را متحرک است آن مسئله‌ای که به او متحرک می‌گویند، اسمش را حرکت می‌گذاریم. پس حرکت **وجودٌ أم لا وجودٌ** خب چه وجودی؟! چیزی که در دست نداریم. می‌گویند که تمایلش به عدم بیشتر است از تمایل آن به وجود. فلذا نه می‌توانیم به آن معدوم بگوییم چون عدم نداریم نه می‌توانیم موجود بگوییم به خاطر اینکه چیزی در دست ما پیدا نمی‌شود، حالا این مسئله نسبت به حرکت مسئله چیز است.

اما نسبت به صوت باز قدری مسئله قوی‌تر است صوت بالأخره **وجودٌ** یعنی یک صدایی از انسان

متولد می‌شود که آن تولد قبلاً نبوده و موجود جدیدی پیدا می‌شود ولی چون خود صوت هم یک مسئله انصرامی و متدرج الحصول است پس حظ او هم از وجود کم خواهد بود. این یک مطلب است.

یک مطلب دیگر اینکه ایشان راجع به قضیه علیت در مبدأ در بعضی از موارد تأثیر اکثری است و در بعضی موارد تأثیر دائمی است. آن جاهایی که تأثیر آن تأثیر اکثری است آن مواردی است که مانع هنوز پیش نیامده است. مسئله جاذبه زمین نسبت به هبوط اشیاء و جلب اشیاء نسبت به خودش اکثری است و اگر مانعی پیدا بشود که آن قسر قاسر باشد یعنی آن متفاعل به تسخیر باشد در تحت فاعلیت مسخر و قاسر، تا وقتی که آن فاعلیت موجود است این جنبه هبوط منتفی است در حالی که علیت موجود است. در عین اینکه این جاذبیت که علیت است موجود است ولی در عین حال تأثیر نمی‌گذارد. ایشان غافل است از اینکه آن دارد تأثیر می‌گذارد و اگر آن تأثیر نمی‌گذاشت، این باید همیشه به جای خودش می‌رفت منتها مثل مصارعه که دو نفر با همدیگر کشتی می‌گیرند و مصارعه می‌کنند و هر کدام از این

علیت در آن جنبه دیگر یک اثر می‌گذارد تا اینکه
بالآخره یکی غلبه می‌کند. وقتی توان یک نفر تمام
شد مغلوب می‌شود. آن علیت می‌آید آن را مغلوب
می‌کند. این مسئله هم از این باب است.

مرحوم آخوند در جوابی که می‌فرمایند همین
مطلب را می‌فرمایند؛ می‌فرمایند که مسئله اولویت و
لا اولویت نسبت به ماهیت برای اینها با مسئله ضعف
و اشتداد وجودی خلط شد. در واقع در آن مطلب
اول بعضی از موجودات داریم که شدید هستند، اسم
آن موجودات را قارّ الذات می‌گذاریم مثل جواهر و
اینها. بعضی از موجودات هستند - مجردات - که
ضعیف‌تر هستند مثل صورت و ماده به نسبت به آن
صور مجرده که خود آنها هم بعضی‌ها شدت و
ضعف دارند مثل حرکت و صوت و اینها نسبت به
موجوداتی که متکثر هستند ولی درعین حال قارّ
الذات هستند اما این قضیه به اولویت و اولیت کاری
ندارد.

فلذا در مسئله حرکت ما می‌بینیم که خود این
حرکت نسبت به یک نوع از انحاء وجود استحاله

داشته باشد یعنی وقتی که ما حرکت را به نسبت به آن اجتماع اجزا لحاظ می‌کنیم می‌گوییم که اجتماع اجزاء آن واحد برای حرکت مستحیل است و این دلیل نمی‌شود برای اینکه حرکت مساوی الطرفين نسبت به وجود خاص به خودش باشد. نسبت به آن اصل وجود که به قار و غیر قار منقسم می‌شود متساوی الطرفين است. ممکن است یک ماهیت حرکت در خارج محقق بشود و ممکن هم هست محقق نشود.

تعریف امکان ذاتی

و أضف إلى ذلك اینکه خود آن نحوه وجود حرکت که یک وجود انصرامی است خود او نسبت به ماهیت امکان ذاتی می‌شود. امکان ذاتی عبارت از تساوی طرفین یک ماهیت به نسبت به آن وجود خاص خودش است فرض کنید زید که می‌گوییم ممکن است در خارج محقق بشود نه اینکه ممکن است در خارج به صورت یک گاو محقق بشود! - البته ممکن است که محقق بشود اما حالا بالأخره بحث فلسفی داریم! - یعنی ممکن است در خارج به صورت وجود خودش محقق بشود، نه به صورت

یک کوه، وجود آن کوه برای خودش است. وقتی که می‌گوییم که یک بقر امکان ذاتی نسبت به وجود خودش دارد یعنی نسبت به آن کیفیت خاص خودش نه به صورت یک نمله آن بقر در خارج محقق بشود، این نسبت به او مستحیل است. یا اینکه اگر یک مجرد بخواهد در خارج محقق بشود به صورت وجود مجردی متساوی الطرفین است، نه به صورت وجود تکثری و وجود طبعی و وجود مادی یا اینکه وقتی وجود تکثری متساوی الطرفین است نسبت به وجود خودش که وجود تکثری است که خلطی از صورت و ماده است در خارج محقق می‌شود، نه به صورت یک وجود مجرد و ملکوتی، هر کدام از اینها را باید نسبت به خودش لحاظ بکنیم اما در مسئله علیت که جواب آن قضیه است اینها بین علت تام و علت ناقصه خلط کردند! علت به جای خودش محفوظ است و در بعضی از موارد علت تامه می‌شود و در بعضی از موارد هم علت همان علت ناقصه است و احتیاج به رفع مانع و امثال ذلک دارد.

ولکن ما بر این کلام مرحوم آخوند اضافه می‌کنیم که علیت در جای خودش محفوظ است. اگر شما این مثال‌هایی که آوردید دارید در اینجا می‌زنید واقعاً به مسئله علیت معتقد هستید دیگر در اینجا نمی‌شود علیت اکثری باشد بلکه علیت، علیت دائمی است منتها صور تأثیر فرق می‌کند؛ در آن جایی که مانع نباشد علیت فوراً اثر تام می‌گذارد و در آن جایی که مانع باشد علت دارد دفع مانع می‌کند یعنی باز هم دارد کار انجام می‌دهد منتها در مقام شهود دفعه‌ما در خارج تحقق پیدا می‌کند و این سه دقیقه طول می‌کشد اما این در تمام این سه دقیقه دارد تأثیر می‌گذارد تا اینکه بتواند به سمت خودش جلب کند.

فَفِي الْأَوَّلِ اشْتِبَاهٌ بَيْنَ قُوَّةِ الْوُجُودِ وَ ضَعْفِهِ وَ بَيْنَ أَوْلَوِيَّتِهِ وَ لَا أَوْلَوِيَّتِهِ بِالْقِيَاسِ إِلَى الْمَاهِيَةِ وَ قَدْ مَرَّ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَرَجَةً مِنَ الْوُجُودِ لَا يَتَعَدَاهَا.

در طرح مطلب اول خلطی شده بین قوت وجود و ضعف وجود که مربوط به وجود است و بین اولویت وجود و لا اولویت که با قیاس به ماهیت است. مسئله اولویت و لا اولویت اصلاً ارتباطی به ماهیت ندارد. بله، اشتداد و ضعف وجود به ماهیت مربوط می‌شود. ما در ماهیت اولویت نداریم و اینها

بین اولویت و بین ضعف و اشتداد وجودی خلط کردند و آنچه را که مربوط به وجود است را به ماهیت نسبت دادند.

وَقَدْ مَرَّ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَرَجَةً مِنَ الْوُجُودِ لَا يَتَعَدَاهَا وَبَعْضُ الْأَشْيَاءِ حَظُّهُ مِنَ الْوُجُودِ أَكْثَرُ وَبَعْضُهَا بِخِلَافِهِ كَالْحَرَكَةِ وَنَظَائِرِهَا.

قبلاً مسئله مشخص شد که هر شیئی یک درجه‌ای از وجود دارد که از آن درجه تعدی نمی‌کند، نه کم و نه زیاد! بعضی از اشیاء یک حظّ خاصی از وجود دارند که آن اشیاء دیگر دارای آن مرتبه و آن نصیب نیستند مثل حرکت و نظائرها.

لَا أَنَّ الْوُجُودَ أَوْلَىٰ بِهَا مِنَ الْعَدَمِ أَوْ بِالْعَكْسِ فَاسْتَقَرَّ الْأَجْزَاءُ وَبَقَاؤُهَا لَيْسَ نَحْوَ وُجُودِ الْمَوْجُودِ الْغَيْرِ الْقَارِّ بَلْ يَمْتَنِعُ ثَبُوتُهُ لَهُ وَكَلَامُنَا فِي مَطْلُوقِ الْوُجُودِ الْمُمْكِنِ لِمَاهِيَةِ مَا.

این به این معنا نیست که وجود اولویت دارد به آن اشیاء اول و عدمش نسبت به حرکت و نظائرش اولویت دارد. استقرار اجزاء و بقائش نحوه وجود موجود غیر قار نیست بلکه ممتنع است که برای غیر قار استقرار اجزاء ثابت بشود. بحث ما در مطلق وجود ممکن برای هر ماهیتی است؛ هر ماهیتی بالنسبه به وجود ممکن تساوی الطرفین است ولی ممکن است بعضی از ماهیت‌ها نسبت به نوع خاص از وجود مستحیل باشند. مانند حرکت بالنسبه به اجتماع اجزاء قارّ اما بحث ما نسبت به اصل وجود

است؛ آیا تحقق حرکت در خارج ضرورت دارد یا ندارد؟! ما می‌گوییم که نه ضرورت دارد و نه امتناع دارد! حرکت به‌نحوی در خارج محقق بشود که همه اجزایش باهم باشد آیا آن استحاله دارد یا امکان دارد؟! استحاله دارد. نسبت به بعضی از انواع استحاله می‌شود اما نسبت به اصل وجود حرکت در خارج - حالا اصلاً کاری نداریم که به‌نحو مستقر باشد یا به‌نحو غیر قار باشد - نسبت به اصل وجود ماهیت را می‌سنجیم و اضافه بر این نسبت به نوع خاص خودش، یعنی این حرکت نسبت به آن نوع خاص از وجود که یک وجود مستمر است نسبت به او باز متساوی الطرفین است اگر علت محرکه باشد حرکت هست و اگر علت محرکه نباشد ممتنع است.

فإنَّ ما بِالْقِياسِ إِلَیْهِ یَعْتَبَرُ طَباعِ الإِمكانِ الذَّاتِیِّ إِنِّما هُوَ مَطْلُوقُ الوجودِ و مَطْلُوقُ العدمِ فامْتِناعُ نَحْوٍ خاصٍّ مِنْهُما لا یُخْرِجُ الشَّیْءَ عَنِ الإِمكانِ الذَّاتِیِّ الْمُسْتَلْزَمِ لِتَساوِیِ نِسْبَةِ طَبِيعَتِی الوجودِ و العدمِ إِلَى ذَلِکَ الشَّیْءِ

آن که به قیاس به آن ماهیت مطلق وجود در نظر گرفته می‌شود آن به این طباع طبیعت‌های امکان ذاتی است. طباع امکان ذاتی به قیاس او در نظر گرفته می‌شود هر ممکن ذاتی، آن مابه‌القیاس عبارت از مطلق الوجود و مطلق العدم است. نسبت به مطلق وجود و نسبت به مطلق عدم. امتناع یک نحو و یک

مصادق از مطلق وجود و یا یک مصادق از مطلق عدم، شیء را از امکان ذاتی که آن امکان ذاتی مستلزم تساوی نسبت دو طبیعت وجود و عدم است به این شکل خارج نمی کند در هر حال شیء به امکان ذاتی خودش باقی می ماند گرچه نسبت به بعض از انواع مستحیل است ولی نسبت به اصل وجود مستحیل نیست و باز امکان ذاتی خودش و تساوی الطرفين خودش را دارد.

و كُلُّ مَنْ الاستمرار و عدمه متساويا النسبة بالقياس إلى ذاتِ كُلِّ أمرٍ غيرِ قارٍ و تخصیصُ كُلِّ واحدٍ منهما بالوقوعِ یحتاج إلى مرجحٍ خارجٍ من غيرِ أولویةٍ أحدهما بحسبِ الماهيةِ مِنَ الآخرِ.

[و هر یک از استمرار و عدم آن (نبود استمرار)، به نسبت یکسان در مقایسه با ذات هر امر غیر قارّی (ناپایدار) هستند]. خب این هم همین طور است یعنی آن نحوه از وجود خاص متساوی الطرفين نسبت به آن ماهیت است. اگر یکی از آن استمرار و عدم استمرار بخواهد در خارج باشد احتیاج به مرجح خارجی و علت دارد و هیچ کدام از این استمرار و عدم استمرار نسبت به ماهیت اولویت ندارد.

فَماهیةُ الحركةِ و أشباهُها مِنَ الطبائعِ الغيرِ القارّةِ إذا قیسَتْ إلى وجودِها التجددی و رفعِها کَانَ لها مجردُ القابلیةِ البحتةِ من غيرِ استدعاءِ طرفٍ بعینه لا بنته و لا رجحاناً.

ماهیت حرکت و اشباه حرکت - نمی دانم الف و

لام «الغیر» برای چیست! ما نفهمیدیم! ظاهراً این
 الف و لامش باطل است! - وقتی که به وجود تجدیدی
 و عدم آن وجود مقایسه بشود، برای این ماهیت فقط
 مجرد قابلیت بحثه است. این ماهیت هیچ وقت یکی
 از دو طرف را بنفسه و بذاته استدعاء نمی کند. نه آن
 استدعاء استدعای بتی باشد که جنبه علی باشد و نه
 رجحان باشد که جنبه اولویت باشد.

تلمیذ: این عبارت «و تخصیص کل واحدٍ منهما بالوقوع» در واقع نسبت وجود و عدم را می خواهد بگوید؟

استاد: بله، یعنی اگر بخواهد استمرار یا عدم
 استمرار بر این ماهیت مترتب بشود نیاز به علت
 دارد.

تلمیذ: عدم، احتیاج به علت دارد؟!!

استاد: همان عدم علت، خودش علت عدم است.

تلمیذ: این مرجح می شود؟!!

استاد: نه اینکه عدم خودش چیز است، نه عدم
 چیزی نیست اما همین که شرائط برای تحقق یک شی
 فراهم نشود معنایش این است که علت نمی تواند در
 اینجا علتی در عالم وجود ندارد که بتواند تأثیر
 بگذارد. آن وقت این می شود: علت عدم، یعنی عدم
 اجتماع شرائط خودش ایجاب می کند که امتناع بر آن
 ماهیت مترتب بشود نه ضرورت.

تلمیذ: اصلاً که همیشه همین است اصل این عدم العلة است حالا برای وجودش
 احتیاج به مرجح دارد این است که از عدم خارجش کند.

استاد: همین است بله معنای عدم معنایش همین است.

تلمیذ: پس متساوی النسبه شد.

استاد: بله دیگر خود ماهیت فی حدّ نفسه را می خواهیم بگوییم. خود ماهیت فی حدّ نفسه اقتضاء عدم نمی کند پس متساوی الطرفين هستند.

و إنّما يتخصّصُ الوجودُ أو العدمُ بإيجابِ العلةِ التامةِ أو لا إيجابها و إذا قيسَت إلى الوجودِ الاجتماعيِّ لِأجزاءِ التحليليةِ لها كانَ سبيلُها بِالقياسِ إلى هذا النحوِ مِنَ الوجودِ الامتناعِ البتّى.

تخصّص وجود یا عدم به ایجاب علت تامه است یا لا ایجاب، عدم ایجاب علت تامه موجب عدم آن ماهیت در خارج خواهد شد. و وقتی این جناب ماهیت ما مقایسه شود به وجود اجتماعی برای اجزاء تحلیلیه برای این وجود و برای این ماهیت، نسبت این ماهیت به این نحو از وجود که خود ماهیت ما ماهیت حرکت است اما وجود که می خواهد پیدا بکند تمام اجزایش دفعهٔ ما پیدا می شوند، نسبت و مقایسهٔ این ماهیت به آن اجزاء خارجی دفعهٔ ما نسبت امتناع است و ممتنع است که این حرکت در خارج دفعهٔ ما پیدا شود. اگر شما اسم یک چیزی را حرکت می گذارید باید کم کم پیدا بشود. همین که چیزی دفعهٔ ما پیدا می شود حرکت را از حرکت به یک امر

قارّی خارج می کند و این خلاف آن فرض است.

بلا ثبوت صحّة و جواز عقلی و قد مرَّ أنَّ امتناع نحوِّ مِنَ الكون لا ینافی الإمكانَ
الذاتیّ مطلقاً.

[بدون ثبوت صحت و جواز عقلی و گذشت که]

امتناع یک نحوه از وجود منافات با امکان ذاتی مطلقاً ندارد؛ ممکن است یک نحوه از وجود برای یک شیئی ممتنع باشد اما خود آن ماهیت به نسبت به اصل وجود امکان ذاتی را داشته باشد. این مسئله اولی بود.

و فی الثانی وَقَعَ الْغَلْطُ بِحَسَبِ أَخْذِ مَا لَيْسَ بِعِلَّةٍ عِلَّةً فَإِنَّ الْفَاعِلَ قَبْلَ شَرَائِطِ إِجْبَايِهِ لَيْسَ
بِفَاعِلٍ وَ مُوجِبٍ أَصْلًا.

در مسئله دوم در اینجا خلط یا غلط واقع شده قبل از اینکه شرائط ایجاب فاعل محقق بشود و موانع رفع بشود اینکه فاعل نیست! وقتی که یک جناب زیدی می خواهد متولد بشود قبلاً باید شرائطی محقق بشود تا این زید در اینجا متولد بشود، اگر فرض کنیم که فاعلش خیلی قوی بود اما بالأخره مانع هست. مانع در اطاق را قفل کرده، نمی شود این اتفاق بیفتد؟! گرچه فاعل خیلی قوی است حتی ممکن است با لگد هم بزند در اطاق را باز کند ولی مانع در اینجا وجود دارد. بالأخره تا مانع در اینجا از بین نرود فاعل نمی تواند کار انجام بدهد. این دیگر چیزی است که همه می دانیم. این دیگر اصلاً موجب

نیست.

و مع الشرائط موجب بته و أما القرب و البعد من الوقوع لأجل قلة الشرائط و كثرتها.

و با تحقق شرائط البته موجب است اما اینکه یک

علت قریب از وقوع است یا بعید از وقوع است

به خاطر قلت شرائط یا کثرت شرائط ...، یک چیزی

را شما می بینید خیلی شرائط می خواهد ولی یک

چیزی این شرائط را نمی خواهد. بعضی از این گیاهها

این قدر لطیف هستند و احتیاج به مراقبت دارند،

درجه حرارت باید فلان باشد کود فلان بریزند آبش

آب شیرین و آب معدنی باشد، آب قم و این حرفها

نمی شود. بعضی از این گیاهها مثل این خرزهره است

در هر کجا بخواهی بالا می آید، در هر آب و در هر

شرائط و در هر کوه و دشتی درمی آید و هیچ برایش

حساب و کتاب ندارد.

ألا و إنّ الشجرة البرية أصلبُ عودًا و الرّواتع الخضرة أرقّ جلودًا و النباتات البدویّة
أقوی و قودًا و أبطأ خمودًا.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید که

درخت های که در جنگل هستند درخت هایی هستند

که نازپرورده و اینها نیستند اما درخت هایی که در

^۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۱۷؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید،

ج ۱۶، ص ۲۹۴.

منازل و اینها هستند را باید هر روز و مرتب آب داد.
یعنی می‌خواهد بفرماید که ما خودمان را با هر
شرائطی آماده کردیم و شما ناز پرورده هستید و چه
هستید و...

خدا خیرش دهد امیرالمؤمنین گفتند: «**أَلَا وَ إِنَّكُمْ**

لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعَيْنُونِي بَوْرَعٍ وَ

اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ»^۱ از اول پیشاپیش عذر ما را

خواست! اگر می‌گفت که شما بیاید مثل من بخورید

و مثل من بخوابید که فقط خودش در حوض بهشت

می‌ماند! خدا ترسید که این آب حوض کوثر بی چیز

بماند گفت که همه را بخشیدیم یعنی یکسره قضیه

را راحت کردیم! والا به قول آن شخص که گفت: یا

علی اگر نماز آن است که تو خواندی، این آرزو را

مگر به گور ببری که کسی بیاید مثل تو نماز بخواند!

فَذَلِكَ لَا يَقْتَضِي اخْتِلَافَ حَالٍ فِي مَاهِيَةِ الْمُمْكِنِ بِالْقِيَاسِ إِلَى طَبِيعِيِّ الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ
بَلْ إِنَّمَا يَخْتَلَفُ بِذَلِكَ الْإِمْكَانُ بِمَعْنَى آخَرٍ أَعْنَى الْأَسْتِعْدَادِ الْقَابِلِ لِلشَّدَةِ وَ الضَّعْفِ الَّذِي
هُوَ مِنَ الْكَيْفِيَّاتِ الْخَارِجِيَّةِ لَا الْإِمْكَانُ الذَّاتِي.

این اقتضاء اختلاف حال در ماهیت ممکن

نمی‌کند [نسبت به طبیعت وجود و عدم، موجب

تفاوت نمی‌شود بلکه این اختلاف فقط در امکان به

معنای دیگری است]، در اینجا اختلاف به معنای

۱. همان.

امکان وقوعی است یعنی امکان استعدادی در اینجا
اختلاف پیدا می کند.

تعریف امکان استعدادی

امکان استعدادی عبارت از تهیئ موضوع برای
فعلیت بعد القوه است بعضی از موضوعات هستند
این اشیاء خارجی نسبت به آن فعلیت مغیّا که مورد
نظر و مقصود هست دلیل هستند فرض کنید آهن
بخواهد تبدیل به حیوان بشود، خیلی باید مراحل را
طی کند تا اینکه متبدل به حیوان بشود اما نبات اگر
بخواهد متبدل به حیوان بشود کافی است که بز بیاید
آن را بخورد و بعد هم بیاید یک بچه درست کند!
این امکان استعدادی در نبات اقرب و قوی تر نسبت
به امکان استعدادی ای است که در حدید هست
به خاطر اینکه متبدل می شود که قابل شدت و ضعف
است. امکان استعدادی از صفات خارجیّه و از
کیفیّات خارجیّه در موضوع است نه مثل امکان ذاتی
که عبارت از یک اعتبار عقلی است و فقط لحاظ آن
نسبت به مسئله وجود و عدم سنجیده می شود.

الذی هو اعتبارٌ عقلی و للمسترشِد أن یَقْمَعَ بِالْأَصُولِ الْمَعْطَاةِ إِيَّاهِ التَّهْوِیَّاتِ الَّتِی
وَقَعَتْ مِنْ طَائِفَةِ مُتَجَادِلِیْنَ فِی هَذَا الْمَقَامِ لَا فَائِدَةَ فِی إِبْرَادِهَا وَ رَدِّهَا إِلَّا تَضِیِیْعُ الْوَقْتُ

[این (امر) یک اعتبار عقلی است و بر جویندهٔ راه حق لازم است که با اصولی که به او داده شده، وسوسه‌هایی را که از سوی گروهی از مجادله‌کنندگان در این مقام پدید آمده، دفع کند. ذکر و پاسخ به این (وسوسه‌ها) هیچ فایده‌ای جز تلف کردن بی‌هدف وقت و از کف دادن سرمایهٔ عمر بدون هیچ عوضی ندارد].

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۰۶.